

تحولات ژئوپلیتیک و سیاست خارجی افغانستان؛

سال‌های ۱۹۱۹ تا ۲۰۰۱

فرهاد عطایی

استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران

محمد موسی جعفری*

دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۲۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۰۳/۳۱)

چکیده

با گذشت نزدیک به یک قرن از استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹، هنوز هم موضوع استقلال و ابتکار عمل در سیاست خارجی این کشور در قرن بیستم از موضوع‌های بحث‌برانگیز در این کشور است. افغانستان پس از استقلال در تأثیر رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی در وضعیتی خاص به سر برده است. تحولات ژئوپلیتیک در سده گذشته بر وضعیت داخلی و خارجی این کشور تأثیر مستقیم داشته است. این نوشتار کوششی است برای پاسخ به این پرسش که تحولات ژئوپلیتیک منطقه چه تأثیری بر سیاست خارجی افغانستان از زمان استقلال تا رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ داشته است؟ نوشتار حاضر توصیفی-تحلیلی است که در آن ارتباط ژئوپلیتیک منطقه و سیاست خارجی افغانستان بررسی می‌شود. موقعیت ژئوپلیتیکی افغانستان در نظریه ژئوپلیتیک نظام جهانی سائول کوهن بحث نظری نوشتار را شکل داده است، افغانستان به‌عنوان دولت شبه مستقل در ژئوپلیتیک منطقه نه تنها در دوران پس از جنگ سرد ویژگی خاص افغانستان در منطقه بوده است؛ بلکه این وضعیت از دوران استقلال این کشور تاکنون نیز برجسته بوده است. یافته‌های نوشتار نشان می‌دهد که سیاست خارجی افغانستان پس از استقلال در دوره‌های نظم و گذار ژئوپلیتیکی و تحول در ساختار امنیتی ژئوپلیتیک منطقه، بیشتر گرایش به راهبرد بی‌طرفی و موازنه در برقراری روابط با قدرت‌های بزرگ هر دوره داشته است و هر گاه از چنین راهبردی فاصله گرفته است و موقعیت مستقل یا شبه مستقل در ژئوپلیتیک منطقه را با راهبرد همراهی با قدرت بزرگ یکی از مناطق دست‌خوش تحول کرده است، کودتا، انقلاب و حتی اشغال نظامی نیز در این کشور رخ داده است.

کلیدواژه‌ها

اتحاد شوروی، افغانستان، جنوب آسیا، خاورمیانه، سیاست بی‌طرفی، سیاست همراهی، هارتلند.

* E-mail: jafarij@alumni.ut.ac.ir

*نویسنده مسئول

مقدمه

مقدمه تأسیس کشور افغانستان، در میانه قرن هجدهم هم‌زمان با مرگ نادرشاه افشار و تحولات گسترده در قلمرو ایران پدید آمد. احمدخان ابدالی در سال ۱۷۴۷ حکومت افغان‌ها متشکل از چند قبیله پشتون را در قندهار پایه‌گذاری کرد. از نیمه دوم قرن نوزدهم و در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰، گسترش مرزهای امپراتوری روسیه به سمت جنوب در آسیای مرکزی سبب شد تا امارت بخارا و خان‌نشین خجند و خیوه به سلطه مسکو درآید. این پیشروی‌ها قلمرو روسیه را به نزدیکی سرزمین‌های مستعمره بریتانیا در هند رساند (Toriya, 2014: 49). در آن زمان، ایران منطقه حائل میان سرزمین‌های زیر سلطه روسیه در آسیای مرکزی و هند مستعمره بریتانیا بود. به موجب شکست‌های نظامی ایران از ارتش تزاری در قفقاز و امضای پیمان ترکمانچای در سال ۱۸۲۸، روسیه حق حضور نظامی و تجاری در خاک ایران را یافت. در نتیجه دولت بریتانیا در هند به فکر ایجاد منطقه حائل جدیدی افتاد و موجبات جداسدن شیخ‌نشین‌های خلیج فارس در جنوب و نیز هرات در شرق ایران را فراهم کرد. این مسئله و تحولات پس از آن در قرن نوزدهم مقدمه‌ای برای ظهور و سرانجام استقلال کشور افغانستان در سال ۱۹۱۹ شد (Mojtahed-Zadeh, 2004: 123).

از آن پس، نظام‌های پادشاهی، جمهوری، کمونیستی و اسلامی بر افغانستان حکم رانده‌اند. افغانستان از زمان استقلال در سیاست خارجی مسیر دشوار تأمین منافع ملی را در پیوند با تحولات ژئوپلیتیک و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی سپری کرده است. این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش است که تحولات ژئوپلیتیک منطقه از زمان استقلال افغانستان تا رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ چه تأثیری بر سیاست خارجی آن کشور داشته است. پس از بحث نظری، ژئوپلیتیک منطقه در دوران گذار و نظم ژئوپلیتیکی در قرن بیستم، و سپس سیاست خارجی افغانستان نیز بر مبنای به‌کارگیری سیاست بی‌طرفی و یا فاصله‌گرفتن از این سیاست در دو دوره بررسی می‌شود.

بحث نظری

ژئوپلیتیک آن‌طور که سائول کوهن بیان می‌کند مولود زمان خودش است و تعریف‌ها و نظریه‌پردازی درباره آن نیز بر حسب زمان تحول یافته است. در نخستین کاربرد این واژه رودلف کیلن در سال ۱۸۹۹ ژئوپلیتیک را نظریه دولت به‌عنوان یک ارگانسیم جغرافیایی و پدیده‌ای در زمان و فضا تعریف کرد؛ دولت بدون این ویژگی مفهومی انتزاعی است. کارل هاوس هوفر نیز که از وی به‌عنوان پدر ژئوپلیتیک آلمانی یاد می‌شود، ژئوپلیتیک را علم جدید دولت ملی می‌نامد؛ رهنامه‌ای درباره جبرگرایی فضایی همه فرایندهای سیاسی که بر بنیان‌های گسترده جغرافیایی، به‌ویژه جغرافیای سیاسی، متکی است (Cohen, 2015: 15).

ژئوپلیتیک تلفیقی از عناصر ثابت و متغیر است. عناصر ثابت ژئوپلیتیک مانند موقعیت جغرافیایی، وسعت سرزمین، شکل کشور، وضعیت مکان‌نگاری^۱ است و عناصر متغیر مواردی مانند جمعیت، منابع طبیعی، نهادها و ساختارهای سیاسی و اجتماعی و تحولات نظام بین‌الملل را در بر می‌گیرد (Ezzati, 1992: 75). مناطق ژئوپلیتیک نیز بر مبنای عناصر ثابت و متغیر ژئوپلیتیک از یکدیگر متمایز می‌شوند. مناطق ژئوپلیتیک از آغاز شکل‌گیری این حوزه مطالعاتی اهمیت داشته‌اند و پیدایش آن‌ها تابع تکامل مناطق جغرافیایی بوده است. تکامل هر منطقه ژئوپلیتیک را می‌توان در چارچوب مراحل پنج‌گانه زیر تبیین کرد:

۱. مرحله وجود یک منطقه جغرافیایی محض که بر اساس یک یا چند ویژگی ساختاری و کارکردی انسجام یافته باشد؛
 ۲. مرحله ظهور منطقه ژئوپلیتیک: وقتی ویژگی‌های ساختاری و کارکردی منطقه جغرافیایی از نظر کنش‌گران سیاسی، به‌ویژه دولت‌ها، جایگاه و اعتبار یافت، آنگاه منطقه ژئوپلیتیک شکل می‌گیرد؛
 ۳. مرحله شکل‌گیری سازه ژئوپلیتیک: در این مرحله شبکه‌ای از روابط بین کنش‌گران شکل می‌گیرد تا منافع بیشتری را برای آن‌ها تأمین کند. همگرایی، کشمکش، رقابت، ستیزه، همکاری و واگرایی در میان کنشگران مناطق ژئوپلیتیک مشاهده می‌شود.
 ۴. از روابطی که در مرحله سوم شکل می‌گیرد وضعیت ژئوپلیتیک منطقه از نظر همگرایی، واگرایی، یکپارچگی، تقسیم نیروها و شکاف منطقه‌ای در این مرحله تا حد زیادی تثبیت و مشخص می‌شود.
 ۵. آنچه در مرحله چهارم شکل می‌گیرد، اگر نتیجه‌اش همگرایی باشد، زمینه برای ایجاد سازمان‌های منطقه‌ای فراهم است. در غیر این صورت، منطقه به سمت تشدید بحران و برگشت به مرحله سوم حرکت می‌کند (Hafeznia, 2010: 1-3).
- کوهن ساختار ژئوپلیتیک جهان را در سطح‌های سه‌گانه و سلسه‌مراتبی تبیین می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. قلمرو ژئواستراتژیک^۲ که تقسیم‌بندی در سطح کلان را شامل می‌شود؛
۲. منطقه ژئوپلیتیک^۳ که تقسیم‌های فرعی قلمرو ژئوپلیتیک است و سطحی میانی به حساب می‌آید؛

-
1. Topography
 2. Geostrategic Realm
 3. Geopolitical Region

۳. دولت‌های ملی، مناطق بسیار مستقل، شبه دولت‌ها و تقسیم‌های فرعی سرزمینی درون و بین دولت‌ها که در سطح پایین یا کوچک ساختار ژئوپلیتیک جهانی قرار می‌گیرد (Cohen, 2015: 37).

از نظر سائول کوهن موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان قابلیت تحلیل در دو سطح میانی و خرد را دارد. از یک سو، این کشور بخشی از منطقه ژئوپلیتیکی کمربند شکننده خاورمیانه است؛ کمربند شکننده منطقه‌ای است که هم گرفتار تعارض‌های عمیق داخلی و هم متأثر از رقابت و مداخله‌های قدرت‌های تأثیرگذار اقلیم‌های ژئواستراتژیکی است که سبب گسست و چندپارگی در آن منطقه شده است. خاورمیانه از منظر کوهن از دهه ۱۹۴۰ به بعد در این وضعیت قرار داشته است (Cohen, 2015: 48). از سوی دیگر سائول کوهن دولت‌هایی را شناسایی کرده است که قابلیت‌هایی برای استقلال یا شبه استقلال^۱ از مناطق ژئوپلیتیکی دارند. افغانستان در این وضعیت مستقل از کمربند شکننده خاورمیانه، بین خاورمیانه، منطقه هارتلند روسیه و منطقه مستقل آسیای جنوبی قرار گرفته است. چنین مجاورت جغرافیایی، ظرفیت بالقوه‌ای برای این کشور در ایجاد کنفدراسیون پشتون در شرق و جنوب یا کنفدراسیون ازبک و تاجیک در شمال افغانستان فراهم کرده است (Cohen, 2015: 56-58). همچنین موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان پس از استقلال در تأثیر دوره‌های نظم و گذار ژئوپلیتیک قرار داشته است که در مبحث بعد بررسی می‌شود.

موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان و دوران نظم و گذار ژئوپلیتیکی در قرن بیستم

ژئوپلیتیک منطقه‌ای در قرن بیستم در تأثیر دوره‌های نظم و گذار ژئوپلیتیکی قرار داشته است. دوران گذار ژئوپلیتیکی به شکل معمول همراه با جنگ، فروپاشی برخی از قدرت‌ها، ظهور کشورهای جدید، تغییر نقشه جغرافیای سیاسی جهان و تغییر در رتبه‌بندی قدرت‌های منطقه‌ای همراه بوده است. این ویژگی در دوران وقوع دو جنگ جهانی مشهود است؛ در حالی که در نظم ژئوپلیتیک، راهبرد و سیاست کنشگران و نظام کنترل و مدیریت، ثبات و تداوم بیشتری دارد. پس از جنگ جهانی اول و استقلال افغانستان می‌توان سه دوره را مشاهده کرد: گذار ژئوپلیتیکی (۱۹۴۵-۱۹۱۹)، نظم ژئوپلیتیکی جنگ سرد و دوره گذار پس از جنگ سرد که از سال ۱۹۹۱ آغاز شده است (Rahimi, 2011: 77). البته در مورد دوران گذار و نظم ژئوپلیتیک اتفاق نظر وجود ندارد. پیتر تیلور، با تمرکز بر دوره‌های نظم و گذار ژئوپلیتیک جهان، سه دوره گذار در سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۷، ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۶ و ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ را مشخص می‌کند. همچنین علاوه بر دوره‌های گذار، دو دوره نظم ژئوپلیتیک جهانی نیز تا پایان جنگ سرد پدید

1. Independent/Quasi State

آمد. دوره اول نظم ژئوپلیتیک در فاصله سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۴۵، در تأثیر رقابت بر سر جانشینی بریتانیا به عنوان قدرت مسلط شکل گرفت و دوره دوم در دوران جنگ سرد مشاهده شد (Taylor, 1993: 38-40). پیش از آنکه دوره‌های نظم و گذار ژئوپلیتیکی در قرن بیستم را بررسی کنیم، ژئوپلیتیک افغانستان را بررسی می‌کنیم.

افغانستان و ساختار طبیعی ژئوپلیتیک در منطقه

موقعیت جغرافیایی ویژه افغانستان در تعریف ژئوپلیتیک منطقه نقش مهمی دارد و با تعبیرهایی مانند «چهار راه آسیا» و یا «هارتلند آسیا» از آن نام برده شده است. مکیندر اعتقاد داشت، در هر قاره نقطه‌هایی وجود دارد که کشورها سعی در کنترل آن دارند و تسلط بر آن را به‌مثابه تسلط بر قلب و مرکز همان قاره می‌پندارند. افغانستان نیز از منطقه‌هایی است که امپراتوری‌های گوناگون تلاش در تسلط بر آن داشته‌اند (Hekmatnia, 2004: 100). افغانستان کشوری محصور در خشکی است که مناطق شمال، جنوب، شرق و غرب آن با رشته‌کوه‌های هندوکش جدا شده‌اند. در شرق این کشور پاکستان قرار دارد و در شمال سرزمین به‌نسبت هموار آسیای مرکزی و رودهای سیحون و جیحون است و سه کشور تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان همسایگان شمالی افغانستان هستند. مرز کوتاه صعب‌العبور و کوهستانی میان افغانستان و چین این کشور را نقطه پیوند قدرت‌های هسته‌ای چین با پاکستان و هند قرار داده است. در غرب افغانستان، فلات ایران با بیشترین جمعیت شیعه قرار دارد و افغانستان را به خاورمیانه پیوند می‌زند (Martin, 2011: 4). بدین ترتیب، منظور از ژئوپلیتیک منطقه برای افغانستان همان پیوستگی ژئوپلیتیک سه منطقه خاورمیانه، آسیای مرکزی و جنوب آسیا در چهارراه ارتباطی افغانستان است. برای تحلیل ژئوپلیتیک افغانستان ضروری است تا تأثیر ساختارهای امنیتی آن مناطق در دوره‌های گذار و نظم ژئوپلیتیک بر افغانستان بررسی شود. بدون درک روابط قدرت در این مناطق نمی‌توان سیاست داخلی و خارجی افغانستان را به درستی درک کرد. پس از استقلال افغانستان ژئوپلیتیک منطقه ابتدا در تأثیر سه قدرت بزرگ بریتانیا، روسیه و آلمان و در حال گذار بود. در دوران جنگ سرد ژئوپلیتیک دوقطبی بر منطقه مسلط بود و پس از آن دوران تأثیر گذاری قدرت‌های منطقه‌ای آغاز شد.

افغانستان و ساختار امنیتی ژئوپلیتیک منطقه

وضعیت شبه مستقل افغانستان در منطقه در مطالعات موجود در قرن بیستم با مفهوم دولت حائل^۱ پیوند خورده است. از زمان ثبت واژه دولت حائل در فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد

1. Buffer State

در سال ۱۸۸۳، پیرامون وضعیت حائل افغانستان در ساختار امنیتی منطقه اتفاق نظر وجود داشته است. تا قبل از استقلال، افغانستان در وضعیت حائل میان امپراتوری روسیه و بریتانیا در هند قرار داشته است و موقعیت دولت شبه مستقل مدنظر کوهن را ایفا کرده است (McLachlan, 1997: 89). در حالی که در قرن نوزدهم افغانستان محل نزاع و رقابت بریتانیا و روسیه بود، در قرن بیستم نیز، پس از استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ تا پایان جنگ جهانی دوم این رقابت تداوم یافت و در کنار این دو قدرت بزرگ، آلمان ضلع دیگر قدرت جهانی بود که بر وضعیت حائل افغانستان تأثیرگذار بوده است که در مبحث سیاست خارجی افغانستان در این دوره بررسی می‌شود.

در ساختار امنیتی دوران جنگ سرد افغانستان در کانون رقابت دو ابرقدرت آمریکا و اتحاد شوروی قرار داشت. از یک سو، با مرگ ژوزف استالین در سال ۱۹۵۳ اولویتی که او برای اتحاد شوروی قائل بود نیز تغییر کرد. راهبرد اتحاد شوروی در دوران جنگ سرد پس از استالین حمایت از جنبش‌ها و رژیم‌های کمونیستی در بخش‌های زیادی از جهان سوم بود که چنین رویکردی به معنای فاصله گرفتن از چشم انداز استالین بود. تهاجم ارتش سرخ به افغانستان در حمایت از حکومت کمونیستی افغانستان در سال ۱۹۷۹ در همین زمینه ارزیابی می‌شود (Cohen, 2003: 6). این تهاجم موقعیت شبه مستقل افغانستان را به شکل آشکاری دگرگون کرد. در واکنش به این وضعیت، آمریکا حمایت از مجاهدان افغان را در برابر روسیه آغاز کرد. با فروپاشی اتحاد شوروی افغانستان به وضعیت شبه مستقل پیشین بازگشت. در همین ارتباط وضعیت ژئوپلیتیکی افغانستان در دوران گذار و نظم ژئوپلیتیکی قرن بیستم بررسی می‌شود.

افغانستان در دوره گذار ژئوپلیتیکی ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۵

با استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹، این کشور در شرق با هند زیر سلطه بریتانیا و در شمال با روسیه هم‌مرز شد. در این دوره، تلاش بریتانیا و آلمان برای گسترش نفوذشان سبب شد برخی نظریه پردازان ژئوپلیتیک مانند اگنیو و دالبی از جبر محیطی و ژئوپلیتیک داروینیستی سخن بگویند. در این دوران جغرافیا به عنوان متغیر مستقل شکل دهنده سیاست کشورها عمل کرده است (Pishgahi-Fard and Ghodsi, 2009: 81-82)؛ بنابراین ژئوپلیتیک منطقه افغانستان در این دوران کانون رقابت قدرت‌های بزرگ روسیه، بریتانیا و آلمان بود.

افغانستان در دوران جنگ سرد

با پایان جنگ جهانی دوم، بلوک ژئوپلیتیکی مبتنی بر رقابت اتحاد شوروی و آمریکا شکل گرفت. سیاست سد نفوذ در درون راهبرد امنیتی اردوی غرب در برابر اتحاد شوروی قرار گرفت و در نظریه‌های ژئوپلیتیک جایگاهی ویژه یافت.

هارتلند اتحاد شوروی و ژئوپلیتیک منطقه

بسیاری، با توجه به مقاله «منابع رفتاری اتحاد شوروی» جرج کنان که در سال ۱۹۴۷ نوشته شد، او را پایه‌گذار سیاست سد نفوذ در برابر اتحاد شوروی می‌دانند؛ اما پژوهشگرانی مانند فرانسیس سمپا معتقدند که طرح راهبرد سد نفوذ قبل از کنان توسط هالفورد مکیندر مطرح شده است و از نظر وی اگر کنان پدر راهبرد سد نفوذ است، مکیندر را می‌توان پدر بزرگ این راهبرد دانست (Sempa, 2002: 67-68). علاوه بر مکیندر، اسپایکمن (۱۸۹۳-۱۹۴۳) نیز در اساس موافق دیدگاه ژئوپلیتیک مکیندر بود؛ اما مبحثی را طرح کرد که بنا بر آن اوراسیای ساحلی به‌جای هارتلند کلید قدرت جهانی بود. از نظر وی، قدرتی که بر منطقه ریملند کنترل داشته باشد، بر اوراسیا نیز مسلط است و سرنوشت جهان در دست اوست. همچنین، جیمز بورنهام (۱۹۰۴-۱۹۸۷)، فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی در سال ۱۹۴۴ تحلیلی تهاجمی درباره «تهدید اتحاد شوروی علیه غرب» نگاشت. از نظر بورنهام پس از چیره‌شدن کمونیسم بر چین، آمریکا باید از سیاست «سد نفوذ» به سیاست تهاجمی «آزادسازی» روی آورد؛ زیرا سد نفوذ نمی‌تواند مانعی برای گسترش مرام کمونیستی اتحاد شوروی ایجاد کند. همچنین، با پیوند کمونیسم چین و اتحاد شوروی، مسکو می‌توانست بخش زیاد «جزیره جهان» را در کنترل بگیرد (Sempa, 2002: 73-77). برخی معتقدند در دهه ۱۹۷۰ ضعف آمریکا در مسابقه تسلیحاتی با اتحاد شوروی نشان‌دهنده از دست رفتن برتری توان هسته‌ای آمریکا نسبت به دهه‌های پیشین بود و این وضعیت سبب تهاجمی‌تر شدن سیاست خارجی اتحاد شوروی شد که در حمله به افغانستان خود را نمایان ساخت. تغییر مشهود در موازنه هسته‌ای بر رفتار اتحاد شوروی و کشورهای اروپای نیز تأثیرگذار بود (Askarkhani, 1998: 23).

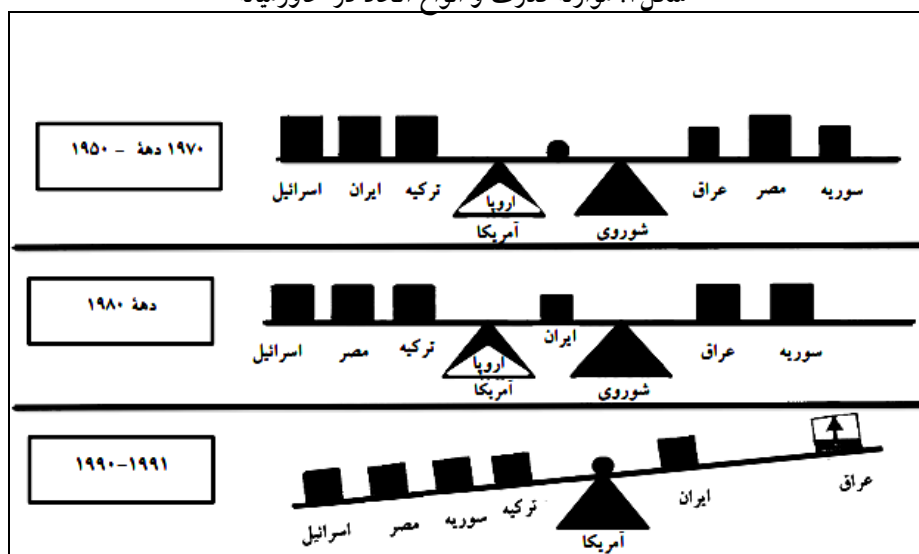
جنوب آسیا و ژئوپلیتیک منطقه در دوران جنگ سرد

منزعه میان هند و پاکستان ویژگی بارز جنوب آسیا در دوران جنگ سرد و حتی پس از آن است. از لحاظ ساختار اجتماعی و فرهنگی، شکل‌گیری پاکستان متأثر از تنش بخشی از پیروان هندوئیسم و اسلام در هند است. در ساختار سیاسی-امنیتی منطقه نیز موضوع کشمیر اختلاف و محل منازعه بزرگ میان دو کشور محسوب می‌شود. از دهه ۱۹۷۰ با گسترش نقش عربستان سعودی در حمایت از گروه‌های اسلام‌گرای تندروی سنی، تعارض‌ها میان گروه‌های مذهبی و قومی در پاکستان و نیز در منطقه افزایش یافت. علاوه بر نقش پررنگ پاکستان در پیوند امنیتی جنوب آسیا و افغانستان، هند نیز در ساختار سیاسی و اقتصادی و امنیتی منطقه جایگاه مهمی دارد. در دوران جنگ سرد، این کشور حدود ۷۳ درصد از وسعت سرزمینی منطقه را در اختیار داشت، از نظر جمعیت حدود ۷۷ درصد و از منظر تولید ناخالص داخلی نیز ۷۷ درصد از سهم جنوب آسیا را شامل می‌شد (Basur, 2008: 46-49).

خاورمیانه و ژئوپلیتیک منطقه در دوران جنگ سرد

کوهن معتقد است از دهه ۱۹۵۰، در خاورمیانه رقابت شش قدرت منطقه چه انفرادی و چه در قالب تشکیل ائتلاف و اتحاد با یکی از ابرقدرت‌ها بر نظم منطقه تأثیر داشته است. در شکل ۱ موازنه قدرت و انواع اتحاد در خاورمیانه ترسیم شده است (Cohen, 1992: 8-9).

شکل ۱. موازنه قدرت و انواع اتحاد در خاورمیانه



Source: Cohen, 1992: 9.

از میانه دهه ۱۹۷۰ تأثیر تحولات خاورمیانه بر افغانستان افزایش یافت. تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، این کشور به همراه عربستان سعودی در هم‌سویی با آمریکا، ثبات خلیج فارس را تأمین می‌کرد؛ اما با انقلاب اسلامی، همکاری دو کشور به سمت تعارض و رقابت منطقه‌ای تغییر کرد و بر ساختار امنیتی ژئوپلیتیک منطقه تأثیر گذاشت.

ژئوپلیتیک منطقه‌ای در دوران گذار پس از جنگ سرد (۱۹۹۱-۲۰۰۱)

فروپاشی اتحاد شوروی و نظم دوقطبی ژئوپلیتیک دهه ۱۹۹۰ منطقه را متحول ساخت و استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی در سال ۱۹۹۱ کنشگران مستقل جدیدی را وارد ژئوپلیتیک منطقه کرد. بیشتر جمعیت این کشورها مسلمان هستند. سائول کوهن ژئوپلیتیک منطقه را پس از دوران جنگ سرد در زیر ساختار ژئوپلیتیکی جهان رده‌بندی می‌کند. در تقسیم بندی کوهن ژئوپلیتیک جهانی در سه سطح کلان، میانی و خرد دسته‌بندی می‌شود؛ قلمرو ژئواستراتژیک مربوط به سطح کلان است، ژئوپلیتیک مناطق سطح میانی و دولت‌های ملی،

مناطق با استقلال بیشتر، شبه دولت‌ها و تقسیم‌های سرزمینی درون و میان دولت‌ها در سطح خرد قرار می‌گیرد (Cohen, 2015: 37)؛ بنابر این تقسیم‌بندی، افغانستان در دوران پس از جنگ سرد، وضعیت شبه‌دولت مستقل^۱ را دارد که سبب استقلال آن از مناطق ژئوپلیتیکی می‌شود. این کشور میان سه منطقه هارتلند روسیه، منطقه مستقل آسیای جنوبی و کمربند شکننده خاورمیانه قرار گرفته است و این مجاورت جغرافیایی ظرفیت بالقوه‌ای برای این کشور در ایجاد کنفدراسیون پشتون در شرق و جنوب در مجاورت پاکستان و همچنین کنفدراسیون ازبک و تاجیک در شمال افغانستان در مجاورت آسیای مرکزی فراهم کرده است (Cohen, 2015: 56-58).

سیاست خارجی افغانستان در قرن بیستم

سیاست خارجی در این دوران بر حسب تحولات داخلی و روابط قدرت در ژئوپلیتیک منطقه شامل چهار دوره حکومت‌های پادشاهی، حکومت جمهوری داوودخان، حکومت کمونیستی و سرانجام دوره حکومت اسلامی مجاهدان و ظهور طالبان می‌شود. این چهار دوره در دو بخش قابل مطالعه و بررسی است. بخش اول دوره تفوق موازنه‌بخشی و سیاست بی‌طرفی در روابط خارجی افغانستان است. این بخش شامل حکومت‌های پادشاهی است که نزدیک به نیم قرن در افغانستان تداوم یافته است. بخش دوم نیز به دوران پس از نظام پادشاهی در افغانستان اختصاص دارد که به تدریج حکومت افغانستان از سیاست بی‌طرفی فاصله گرفت و دورانی از کودتا، انقلاب و جنگ‌های داخلی را شامل می‌شود.

دوره تفوق سیاست خارجی بی‌طرفی و موازنه در روابط خارجی

الف) حکومت شاه امان‌الله (۱۹۱۹-۱۹۲۹)

شاه امان‌الله بعد از جنگ با بریتانیا و استقلال کامل کشور در سال ۱۹۱۹، برای درامان‌ماندن از رقابت بریتانیا، روسیه و آلمان در ساختار امنیتی ژئوپلیتیک منطقه، راهبرد بی‌طرفی و موازنه در روابط با قدرت‌های بزرگ را در پیش گرفت، راهبردی که ریشه آن به وضعیت حائل افغانستان باز می‌گشت و به‌ویژه در دوران حکومت‌های پادشاهی به راهبرد سنتی سیاست خارجی افغانستان تبدیل شده بود (Andisha, 2015: 1-3). او سه هدف مهم را با در نظر گرفتن موازنه مثبت در روابط خارجی در پیش گرفت:

۱. ایجاد بسترهای برابر همکاری و جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی؛
۲. اجتناب از اتکای نظامی یک‌جانبه به قدرت‌های بزرگ؛

1. Independent/Quasi State

۳. کاهش تنش در روابط با قدرت‌های بزرگ (Arefi, 2017: 161-163).

غلام محمد غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» تلاش امان‌الله را برای ارتقای ظرفیت نیروی انسانی در فرستادن دانشجویان به خارج اینچنین بیان می‌کند: «چند صد نفر طلبه افغانی در ممالک اتحاد شوروی، جرمنی، فرانسه، ایتالیا و ترکیه به حساب وزارت معارف مشغول تحصیل شدند و سال دیگر یک‌عده دختران افغانی در ترکیه به غرض تحصیل اعزام، و فرستادن یک عده طلبه نظامی در انگلستان در نظر گرفته شد» (Ghobar, 1989: 793).

فرصت‌های برابر مشارکت و همکاری اقتصادی برای کشورهای خارجی در افغانستان دوران امان‌الله رعایت می‌شد. رعایت برابری فرصت‌ها برای کشورهای خارجی را می‌توان در سیاست رفتار برابر در ایجاد فرصت سرمایه‌گذاری خارجی تا آخرین سال‌های حکومت امان‌الله مشاهده کرد. برای نمونه، شاه در سفر شش‌ماهه‌ای که در سال ۱۹۲۸ به روسیه و اروپا داشت، گفت‌وگویی برای ساخت جاده‌ای از آمودریا تا کابل داشت و در مورد طرح ساخت خط آهن افغانستان با شرکت مشترک آلمانی و فرانسوی توافق کرده بود. با وجود تجربه استعماری و جنگ با بریتانیا، امان‌الله تمایلی برای ادامه تنش با این قدرت بزرگ نداشت و مسیر گفت‌وگو را در پیش گرفت که سرانجام به امضای پیمان ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ بین دو کشور منجر شد (Farhang, 1988: 345-346).

شاه امان‌الله روابط با اتحاد شوروی را پس از آنکه مسکو استقلال افغانستان را در ۲۷ مارس ۱۹۱۹ به رسمیت شناخت، بهبود بخشید و در ۷ آوریل همان سال پیشنهاد دوستی دو کشور را به شکل مکتوب ارائه کرد. در ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ دو کشور معاهده دوستی امضا کردند. در ۲۷ نوامبر ۱۹۲۶ قرارداد بی‌طرفی و تعرض نکردن بین افغانستان و دولت اتحاد شوروی بسته شد. به دنبال آن در سال ۱۹۲۷ توافق ایجاد خط هوایی بین کابل و تاشکند نیز انجام گرفت (Ghobar, 1989: 786-787). بدین ترتیب، شاه امان‌الله با برداشتی واقع‌گرایانه در پی موازنه روابط با قدرت‌های بزرگ بود و با بی‌طرفی به دنبال تبدیل تهدیدها و مداخله و نفوذ اتحاد شوروی، بریتانیا و آلمان به فرصت نوسازی و پیشرفت بود.

ب) سیاست خارجی دوران حکومت محمدنادرشاه (۱۹۲۹-۱۹۳۳)

پس از شاه امان‌الله، با به قدرت رسیدن حبیب‌الله کلکانی در نزدیک به ۱۰ ماه - از ژانویه تا اکتبر ۱۹۲۹ - سلطنت در افغانستان مختل شد؛ اما پس از سقوط حکومت کلکانی، نادرخان پسر محمدیوسف‌خان از خاندان بارکزی، سلسله‌ای جدید بنیان نهاد که سیاست تجددطلبی تدریجی را به دقت اجرا می‌کرد. با شکست اصلاحات شتاب‌زده امان‌الله و رهاکردن زمام امور حکومت، نادرشاه در سیاست خارجی رویکردی محتاطانه درپیش گرفت. نادرشاه در زمان افتتاح مجلس شورای ملی افغانستان در سال ۱۹۳۱ اصول سیاست خارجی افغانستان را

سیاست بی‌طرفی اعلام کرد. در حالی که بی‌طرفی امان‌الله تعادل در روابط با روسیه و بریتانیا و دیگر کشورها بود، سیاست نادرشاه محافظه‌کارانه‌تر به نظر می‌رسید. او وفاداری خود را به سیاست مداخله‌نکردن در هند و آسیای مرکزی به شکل هماهنگی با منافع دولت بریتانیا در هند نشان داد (Gerigorian, 2009: 395-396). محافظه‌کاری بیش از حد نادرشاه در روابط خارجی سطح روابط با روسیه و بریتانیا را که در دوران امان‌الله گسترش یافته بود، کاهش داد. نادرشاه در سیاست خارجی با سه موضوع روبه‌رو بود:

۱. حل و فصل مسائل اقتصادی و سیاسی داخلی که با سیاست‌های آلمان مرتبط بود؛
۲. محدود کردن نفوذ روسیه در افغانستان.

جلوگیری از نفوذ و مداخله بریتانیا در مناطق سرحد آزاد بین افغانستان و هند در اداره بریتانیا (Adamec, 2013: 331).

اقدام عملی نادرشاه در پیشبرد سیاست بی‌طرفی، فرستادن برادرش شاه‌ولی به‌عنوان نماینده افغانستان در لندن و فرستادن برادر دیگرش، محمدعزیز به مسکو بود. در ۱۹ اکتبر ۱۹۲۹ وزیر خارجه روسیه پادشاهی نادرشاه را به رسمیت شناخت و ابراز امیدواری کرد که روابط دوستانه دو کشور تداوم و گسترش یابد. افغانستان همچنین با روسیه پیمان تجاوزنکردن بست. با عادی‌شدن روابط دو کشور روابط تجاری نیز گسترش یافت (Gerigorian, 2009: 409). نادرشاه در ۸ نوامبر ۱۹۳۳ ترور و پرونده حکومت وی بسته شد. راهبرد بی‌طرفی نادرشاه سبب شد در روابط با بریتانیا و روسیه جانب احتیاط را رعایت کند؛ اگرچه نادرشاه گاهی در کارهای فنی با حکومت بریتانیا در هند و روسیه مشورت می‌کرد؛ اما در دوران وی به شکل محسوسی روابط سیاسی افغانستان با بریتانیا و روسیه کاهش یافت. در مورد کشورهایمانند ایالات متحده آمریکا و ژاپن نیز ابتکار عملی دیده نشد و سطح روابط بسیار پایین باقی ماند.

ج) سیاست خارجی دوران حکومت محمد ظاهرشاه (۱۹۳۳-۱۹۷۳)

در ۸ نوامبر ۱۹۳۳ ظاهرشاه آخرین پادشاه افغانستان پس از ترورشدهن پدرش نادرشاه در نوزده سالگی به قدرت رسید. او حدود ۴۰ سال بر افغانستان حکومت کرد و در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳ در پی کودتای بدون خون‌ریزی سردار داوودخان پسر عمویش از قدرت کنار رفت. از آنجا که محمدظاهر هنگام رسیدن به سلطنت سن کمی داشت، قدرت در عمل در دستان سه نفر از عموهای او، شاه‌محمودخان، شاه‌ولی‌خان و به‌ویژه محمدهاشم‌خان بود که با عنوان صدراعظم تا حدود زیادی بر سیاست‌های خارجی و داخلی کشور کنترل داشتند. با این وجود، ویژگی بارز سیاست خارجی محمدظاهرشاه تداوم خط‌مشی محافظه‌کارانه پدرش بود (Gerigorian, 2009: 461).

در سال ۱۹۳۴، محمدظاهرشاه در مجلس ملی اصول سیاست خارجی کشور را این‌چنین اعلام کرد: حفظ روابط دوستانه با همه کشورهای، تأکید بر تقویت روابط صلح‌آمیز با کشورهای هم‌جوار، مداخله‌نکردن در امور دیگر کشورها. ظاهرشاه اعتقاد داشت با تداوم سیاست بی‌طرفی و جلب کمک‌های دو ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم، منافع افغانستان بهتر تأمین می‌شود و اگر از مسکو کمکی می‌گرفت، لازم می‌دید که از واشنگتن هم درخواست کمک کند (Tanin, 2005: 103). محمدظاهرشاه در دوران گذار ژئوپلیتیکی بین دو جنگ جهانی و در دوران جنگ سرد مانند پدرش خط مشی بی‌طرفی و موازنه در روابط با قدرت‌های بزرگ را به‌شکل محتاطانه‌ای پیش برد - به استثنای دوره ده‌ساله صدارت سردار محمدداوودخان (۱۹۵۳-۱۹۶۳) که در پی استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷، بر سر خط مرزی دیورند و ادعای پشتونستان در خاک پاکستان تنش ایجاد شد.

بررسی این دوران نشان می‌دهد که ژئوپلیتیک منطقه در بین دو جنگ جهانی و تا پایان جنگ جهانی دوم، در وضعیت گذار قرار داشته است و رقابت سه قدرت بریتانیا، روسیه و آلمان در ژئوپلیتیک منطقه، نظام پادشاهی افغانستان را به سمت گرفتن سیاست بی‌طرفی و موازنه در روابط با قدرت‌ها هدایت کرده است. شاه امان‌الله پس از استقلال افغانستان سودای نوسازی و پیشرفت با الگوبرداری از غرب در سر داشت؛ اما محدودیت‌های ژئوپلیتیکی در منطقه سبب شد تا با گرفتن سیاست بی‌طرفی، موازنه روابط و ایجاد فرصت‌های برابر برای روسیه و بریتانیا و آلمان هدف‌های بلندپروازانه‌اش را جست‌وجو کند. در حالی که سیاست خارجی امان‌الله در موازنه و بی‌طرفی دوران موفق را سپری کرد؛ اما اصلاحات شتاب‌زده امان‌الله با اقبال عمومی روبه‌رو نشد و ناکام ماند. نادرشاه و ظاهرشاه با اجتناب از اصلاحات بنیادی مسیر بی‌طرفی در سیاست خارجی افغانستان را محتاطانه، تا ختم جنگ جهانی دوم ادامه دادند. در دوران جنگ سرد، ژئوپلیتیک منطقه در تأثیر نظم ژئوپلیتیکی ناشی از رقابت دو ابرقدرت اتحاد شوروی و آمریکا قرار داشت. استقلال هند و پاکستان در جنوب آسیا نیز پوشش‌های امنیتی در ژئوپلیتیک منطقه را پیچیده‌تر کرد. داوودخان، صدر اعظم ظاهرشاه، در دهه ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ در نخستین چرخش از سیاست بی‌طرفی، تلاش کرد تا از راه سیاست همراهی با اتحاد شوروی و حتی با آمریکا، موضوع اختلاف‌های مرزی با پاکستان و مسئله پشتونستان را حل کند؛ اما موفق نشد. سرانجام تا پایان پادشاهی ظاهرشاه در سال ۱۹۷۳ سیاست خارجی افغانستان در مسیر بی‌طرفی قرار داشت.

دوره عبور از سیاست بی‌طرفی و موازنه در روابط خارجی افغانستان (الف) سیاست خارجی دوره جمهوری محمد داوودخان (۱۹۷۳-۱۹۷۸)

محمد داوودخان که در دوره صدارت تلاش کرده بود تا پشتونستان را از چنگ پاکستان درآورد، در دوران ریاست جمهوری بار دیگر فرصت یافت تا این کار را پی بگیرد. او به حمایت واشنگتن چشم دوخته بود. هنگامی که در سال ۱۹۵۶ آمریکا موضع خود را در برابر سرحد افغانستان اعلان کرد و مرز دیورند را به‌عنوان سرحد رسمی افغانستان و پاکستان به رسمیت شناخت، داوودخان از حمایت این کشور در موضوع پشتونستان ناامید شد و تمایل به روابط راهبردی با اتحاد شوروی را به شکل علنی ابراز کرد. در اولین سفرش به عنوان رئیس جمهور به مسکو در ژوئن ۱۹۷۴، مقام‌های روسی از او خواستند تا با پاکستان گفت‌وگو و روابطش را با حزب پرچم تقویت کند که مورد حمایت مسکو بود. این رفتار روسیه انتظاری را که داوودخان از روسیه داشت تغییر داد و خیلی زود آثار آن در ابعاد داخلی و خارجی آشکار شد. پس از سفر مسکو داوودخان شروع به حذف اعضا و طرفداران حزب پرچم از چرخه مشاوران داخلی و هیئت دولت کرد (Rasanayagain, 2005: 62-63).

از این دوران به بعد محمد داوودخان از اردوگاه کمونیسم فاصله گرفت. در روی گردانی داوودخان از مسکو، ایران به عنوان ژاندارم منطقه سهم مهمی در قطع وابستگی افغانستان به روسیه داشت. در سال ۱۹۷۵، شاه ایران وعده پرداخت دو میلیارد دلار برای ساخت خط آهن کابل به بندرعباس را داد. اگر چه در عمل، ده میلیون دلار پرداخت شد و خبری هم از ساخت خط آهن از طرف افغانستان نشد. در ژوئن ۱۹۷۶ با سفر بوتو، نخست‌وزیر پاکستان به کابل و بهبود روابط، رؤیای پشتونستان نیز برای داوودخان خاتمه یافت.

(ب) سیاست خارجی دوران حکومت‌های کمونیستی (۱۹۸۷-۱۹۹۲)

پس از کودتای کمونیستی در سال ۱۹۷۸، سیاست خارجی افغانستان به‌طور کامل در پیوند با مسکو و دشمنی با اردوگاه غرب شکل گرفت. در این دوران ایدئولوژی کمونیسم، کشمکش‌های داخلی و رقابت‌های درون‌حزبی مجال برای سیاست خارجی پویا باقی نگذاشت. پس از کودتا، نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین چهره‌های اصلی حزب خلق که خود را پیروز اصلی انقلاب سال ۱۹۷۹ (۷ثور) می‌پنداشتند، ببرک کارمل چهره شاخص حزب پرچم را زیر فشار قرار دادند تا سیطره خلقی‌ها را در دوران جدید بپذیرد و ادعای سهم برابر از قدرت نداشته باشد. او بسیار تلاش کرد تا مانع گسست میان حزب خلق و پرچم شود و حزب مردم‌سالار خلق را به شکل واحد حفظ کند؛ اما اختلاف‌ها میان سران حزب بسیار زیاد بود و این امکان فراهم نشد. سرانجام کرملین نیز سیاست‌های حزب خلق را تأیید کرد.

در سپتامبر ۱۹۷۹ تره‌کی برای شرکت در نشست عدم‌تعهد به هاوانا سفر کرد و در بازگشت توقف برنامه‌ریزی‌نشده‌ای در مسکو داشت و با برژنف و گرومیکو، وزیر خارجه ملاقات کرد. نتیجه این دیدارها اطلاعاتی بود که از قدرت فزاینده حفیظ‌الله امین به تره‌کی دادند. روس‌ها معتقد بودند که قدرتمند شدن امین به نفع انقلاب افغانستان نیست (Braithwaite, 2011: 62). در بازگشت از مسکو، تره‌کی در ۱۴ سپتامبر امین را به محل اقامتش دعوت کرد. در آنجا به جان وی سوء قصد شد؛ اما امین از محل فرار کرد و با محاصره ارگ سرانجام در ۸ اکتبر ۱۹۷۹ تره‌کی در ارگ ریاست جمهوری کشته شد. امین با این عمل آتش منازعه را درون حزب شعله‌ور ساخت و دودستگی در حزب پدید آورد. حکومت امین هم از سپتامبر ۱۹۷۹ تا دسامبر این سال، بیش از صد روز دوام نیاورد (Tanin, 2005: 267-273).

امین سیاست همراهی با آمریکا را آزمود. مانع اساسی در این مسیر، قتل سفیر آمریکا آدولف دابس در کابل بود. در اثر تلاش‌های امین روابط با واشنگتن رو به بهبود گذاشت. در اواخر اکتبر و اوایل نوامبر ۱۹۷۹ حزب کمونیست اتحاد شوروی به این نتیجه رسید که آمریکا می‌تواند از تحولات سیاسی افغانستان به سود خود بهره ببرد و سرانجام تصمیم به فرستادن نیروی نظامی به افغانستان گرفت. ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ هواپیماهای نظامی اتحاد شوروی در فرودگاه بگرام و کابل به زمین نشستند و نیروهای زمینی را که از دو روز قبل از راه بندر حیرتان و تورغندی وارد شده بودند یاری رساندند. نیروهای روسی محل اقامت حفیظ‌الله امین را در کابل محاصره کردند و او را در شامگاه ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ به قتل رساندند (Tanin, 2005: 278-289). با کشته شدن حفیظ‌الله امین، ببرک کارمل در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ با پشتوانه نیروهای اتحاد شوروی قدرت را به دست گرفت و سیاست خارجی افغانستان در کنترل مسکو درآمد.

با تغییرهایی که پس از مرگ برژنف در اتحاد شوروی ایجاد شد، در نوامبر ۱۹۸۵ گورباچف که از مخالفان تداوم حضور نظامی اتحاد شوروی در افغانستان بود و اعتقادی به حمایت از انقلاب ۷ ثور نداشت، به کارمل اطلاع داد که تصمیم دارد نیروهای نظامی اتحاد شوروی را تا بهار سال آینده از افغانستان خارج کند. در چنین وضعیتی در ۱۴ آوریل ۱۹۸۶ ببرک کارمل استعفای خود را از مقام دبیرکل حزب دموکراتیک خلق اعلام کرد و دکتر نجیب‌الله به عنوان دبیرکل حزب دموکراتیک خلق انتخاب شد. مسکو تعهدش مبنی بر خروج از افغانستان را عملی کرد و در ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ تخلیه نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان پایان یافت. با خروج ارتش سرخ از افغانستان و قدرت‌یابی مجاهدان در صحنه نبرد، انتظار سقوط حکومت نجیب‌الله وجود داشت؛ اما وی تلاش کرد تا نظام را حفظ کند و در سال ۱۹۹۰ با تغییر نام حزب دموکراتیک خلق به حزب وطن، موقعیت خود را بهبود بخشید. طرح سازش با

مجاهدان تمهید دیگر نجیب‌الله بود؛ اما مجاهدان از آن استقبال نکردند و آخرین حکومت کمونیستی افغانستان سرنگون شد. مجاهدان با کنترل ولایات مختلف کشور سرانجام در ۸ اردیبهشت ۱۳۷۱ مطابق با ۲۸ آوریل ۱۹۹۲ موفق شدند انقلاب اسلامی افغانستان را به پیروزی برسانند.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که حکومت کمونیستی در افغانستان هرگز نتوانست یکپارچگی خود را حفظ کند؛ نورمحمد تره‌کی، حفیظ‌الله امین، ببرک کارمل و دکتر نجیب‌الله هر کدام رهبری حکومت کمونیستی در افغانستان را در فاصله سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ برعهده داشتند. در این دوران سیاست خارجی افغانستان به شکل کامل از مسیر بی‌طرفی خارج شد و به سمت همراهی با اتحاد شوروی تغییر مسیر داد. کودتای امین علیه تره‌کی و تکرار آن توسط ببرک کارمل علیه حفیظ‌الله امین که به آمریکا متمایل شده بود حتی پای ارتش سرخ را به افغانستان باز کرد، نشان می‌دهد که تاوان خروج از سیاست بی‌طرفی بسیار سنگین بوده است.

ج) روابط خارجی دهه ۱۹۹۰ (حکومت مجاهدان و ظهور طالبان)

سیاست خارجی افغانستان در این دوران در تأثیر جنگ داخلی و مشروعیت ضعیف حکومت مجاهدان به رهبری برهان‌الدین ربانی بود. در این دوره گذار ژئوپلیتیکی بیشتر روابط حزب‌های جهادی با قدرت‌های منطقه و جهان بر سرنوشت افغانستان و منطقه تأثیر داشت. با پیروزی انقلاب اسلامی افغانستان در ۲۴ آوریل ۱۹۹۲، میان گروه‌های جهادی مقیم پشاور در پاکستان توافق بر سر چارچوب دولت موقت انجام گرفت. بنابر توافق، صبغت‌الله مجددی دو ماه، رئیس دولت موقت تعیین شد. پس از وی برهان‌الدین ربانی تاجیک‌تبار، دومین رئیس موقت حکومت مجاهدان از ۲۸ ژوئن ۱۹۹۲، چهارماه بر این مسند نشست. بنا بر توافق، می‌بایست پس از این دوره شورای حل‌و‌عقد ایجاد می‌شد تا دولتی موقت را برای هجده ماه تعیین کند و زمینه‌سازی انتخابات سراسری در افغانستان انجام گیرد. با توجه به نقض این توافق از هر دو سو، برهان‌الدین ربانی شورای حل‌و‌عقدی را برای تعیین رئیس‌جمهور در شهر هرات برگزار کرد. این شورا در ۳۰ دسامبر ۱۹۹۲ حکومت برهان‌الدین ربانی را برای دو سال تمدید کرد. با این تصمیم صف‌بندی‌های موافق و مخالف شکل گرفت و جنگ داخلی تداوم یافت.

با ظهور پدیده طالبان در سال ۱۹۹۴، جهت سیاست در افغانستان از اسلام میانه‌رو مجاهدان به سمت افراط‌گرایی و بنیادگرایی اسلامی طالبان چرخید. برهان‌الدین ربانی هم نتوانست مشروعیت سیاسی حکومتش را تقویت کند و اختلاف‌های درون‌حزبی و مداخله‌های خارجی، به‌ویژه پاکستان، در ناکامی حکومت وی مؤثر بود (Saikal, 2004: 209-210). تنوع در صف‌بندی جنگ، امکانی برای پیشبرد سیاست خارجی حکومت برهان‌الدین ربانی باقی

نگذاشت. به همین دلیل، بیش از سیاست خارجی در این دوران نقش روابط قدرت‌های منطقه و جهان با سران اقوام و حزب‌ها جهادی به چشم می‌خورد. در این دوران با فروپاشی اتحاد شوروی، نظم هژمونیک آسیای مرکزی نیز به هم خورده بود و جمهوری‌های نواستقلال آسیای مرکزی به کنشگران مستقل منطقه تبدیل شدند. ایران نیز که با انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ به شکل کامل از هم‌سویی با ایالات متحد دست کشیده بود، به کنشگر مهم و مستقل منطقه تبدیل شد. در افغانستان با خروج نیروی‌های اتحاد شوروی و سقوط نظام کمونیستی، نیروی نظامی و قدرت ارتش فروپاشید.

در چنین وضعیتی، بی‌توجهی روسیه و آمریکا به جنگ داخلی افغانستان فرصت را برای نفوذ پاکستان در این کشور فراهم کرد. سیل مهاجرت‌های گسترده از دهه ۱۹۷۰ به بعد و حمایت اسلام‌آباد از اسلام‌گرایان افغان و ایجاد و تقویت حزب‌ها جهادی سنی در این کشور، زمینه‌ساز نفوذ پاکستان و پیوند جنوب آسیا و افغانستان در ژئوپلیتیک منطقه بود. برهان‌الدین ربانی، رئیس‌جمهور حکومت اسلامی در سیاست خارجی به دنبال برقراری روابط مطلوب با پاکستان بود و حمایت قاطع از مسلمانان کشمیر در منازعه هند و پاکستان این ادعا را تأیید می‌کرد. با این وجود، تلاش ربانی برای ایجاد خط مشی مستقل در سیاست خارجی که برقراری روابط با دیگر کشورهای همسایه، حتی هند را شامل می‌شد، مطلوب پاکستان نبود. در این دوران بی‌ثبات، سرنوشت افغانستان باز هم در تأثیر روابط و مداخله‌های قدرت‌های منطقه و جهان قرار داشت. بارت روبین، وضعیت این دوران را چنین توصیف می‌کند: به مدت دو سال (۱۹۹۲-۱۹۹۴) از سوی سازمان ملل متحد تلاشی برای گفت‌وگوهای صلح در افغانستان انجام نگرفت. قدرت‌های منطقه از جمله پاکستان، ایران، کشورهای آسیای مرکزی، عربستان سعودی، هند، و روسیه در مسائل افغانستان مداخله داشتند. روسیه از تهدید جنگ داخلی افغانستان در همسایگی تاجیکستان برای استقرار دوباره قدرت در آسیای مرکزی نگران بود. ایران نیز مخالف عملکرد پاکستان بود و آن را بخشی از راهبرد محدودکننده آمریکا علیه منافع اقتصادی منطقه‌ای ایران می‌دید. ائتلاف فرمانطقه‌ای شکل گرفت. ارتش پاکستان، با بخش بزرگی از افسران پشتون و قاچاقچیان مواد مخدر پاکستانی که بسیاری از آن‌ها در مناطق قبایلی پشتون فعالیت می‌کردند به‌طور گسترده با طالبان پشتون همکاری می‌کردند (Rubin, 2013: 29).

در کنار پیوند افغانستان با ژئوپلیتیک جنوب آسیا، خاورمیانه نیز بر پویای امنیتی منطقه تأثیرگذار بود. در مارس ۱۹۹۰ عربستان سعودی برای حزب اسلامی افغانستان به رهبری گلبدین حکمتیار، ۱۰۰ میلیون دلار فراهم کرد تا از طرحی حمایت کند که او و ژنرال شهناز تنی برای سرنگونی حکومت نجیب در کابل داشتند. با سقوط حکومت نجیب در سال ۱۹۹۲، عربستان کمک‌های مالی و تأمین سوخت حکومت مجاهدان را ادامه داد. البته این کمک‌ها

گزینشی بود و با توجه به روابط خصمانه ایران و آمریکا، مجاهدانی که در ایران حضور داشتند و همچنین در حدود دو میلیون مهاجر افغانستانی از کمک‌های عربستان و جامعه جهانی، آن‌طور که حزب‌ها و مهاجران در پاکستان از آن بهره می‌بردند، بی‌نصیب ماندند (Rashid, 2002: 198). افزون بر این، در تقابل با عربستان، سیاست‌های ایران بیشتر در پیوند با حزب‌ها و جریان‌های شیعی اعمال می‌شد. تهران با گروه‌های شیعی در مناطق مرتفع مرکزی افغانستان موسوم به هزاره‌جات مانند بامیان و ولایات هم‌جوار آن ارتباط داشت. در سال ۱۹۸۸ ایران با یکپارچه‌سازی حزب‌های هشتگانه شیعی در «حزب وحدت اسلامی» تلاش کرد تا این حزب در گفت‌وگوهای بین‌المللی که در آن حزب‌های سنی با حمایت آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی تفوق داشتند، حضور داشته باشد (Rubin, 2013: 35-36).

بنابراین در دوره گذار پس از جنگ سرد، از یک سو اهمیت ژئوپلیتیک منطقه را در آسیای مرکزی با ظهور جمهوری‌های نواستقلال افزایش داد؛ از سوی دیگر، در جنوب آسیا رقابت هند و پاکستان دارای توان هسته‌ای با اختلاف‌های قدیمی بر سر کشمیر تداوم یافت. در این دوران رقابت ایران و عربستان افزایش یافت. با قرارگرفتن افغانستان در آتش جنگ‌های داخلی، زمینه برای ظهور طالبان ایجاد شد. در این دوران روابط خارجی حزب‌ها و گروه‌های جهادی و طالبان با قدرت‌های منطقه و جهان بر وضعیت ژئوپلیتیک منطقه تأثیر گذاشت. نبود حکومتی مشروع در دهه پس از جنگ سرد در افغانستان تحلیل سیاست خارجی آن را در این دوران دشوار می‌سازد.

نتیجه

از آنچه مطالعه شد این نتیجه به دست می‌آید که سیاست خارجی افغانستان در قرن بیستم در تأثیر ژئوپلیتیک منطقه قرار داشته است. قرن بیستم تا قبل از جنگ سرد آن‌طور که پیتیر تیلور نیز بیان داشت رقابت بر سر جانشینی بریتانیا بوده است و سیاست خارجی افغانستان متأثر از این رقابت بود. در جنگ سرد به تدریج مسیر بی‌طرفی سیاست خارجی افغانستان به سمت روسیه چرخید و سرانجام در دوران پس از جنگ سرد منازعه نیروهای جهادی و طالبان از ژئوپلیتیک منطقه در جنوب آسیا، خاورمیانه و آسیای مرکزی متأثر شد. حکومت‌های گوناگونی از زمان استقلال تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر افغانستان حکم رانده‌اند. نظام‌های پادشاهی، جمهوری، حکومت کمونیستی، جمهوری اسلامی و امارات اسلامی یکی پس از دیگری بر سر کار آمدند، سیاست خارجی افغانستان در طول این دوران متأثر از رقابت قدرت‌های بزرگ بوده است. راهبرد بی‌طرفی و موازنه در روابط با قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی که در دوران پنجاه‌ساله پادشاهی افغانستان اعمال می‌شد تا حدودی ثبات افغانستان را تضمین کرده بود؛ اما از دوران ریاست جمهوری داوودخان و سپس حکومت کمونیستی، خروج افغانستان از مسیر

بی‌طرفی آثار و پیامدهای ناگواری برای حکومت‌های افغانستان داشته است. حتی پس از دوران جنگ سرد رقابت قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه، جنوب آسیا و آسیای مرکزی بر روابط افغانستان تأثیرگذار بوده است و وضعیت دولت شبه‌مستقل پس از استقلال افغانستان تا رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که روند تحولات افغانستان را دگرگون ساخت، در دوره‌های ژئوپلیتیکی بازتولید شده است.

References

A) English

1. Andisha, Nasir Ahmad (2015), "Neutrality in Afghanistan Foreign Policy", **United State Institute of Peace**, Special Report 360, Available at: <https://www.usip.org/sites/default/files/SR360-Neutrality-in-Afghanistan%27s-Foreign-Policy.pdf>, (Accessed on: 10/5/2019).
2. Basrur, Rajesh M. (2008), **South Asia's Cold War: Nuclear Weapons and Conflict in Comparative Perspective**, New York: Routledge.
3. Braithwaite, Rodric (2011), **Afgantsy: the Russians in Afghanistan, 1979-89**, New York: Oxford University Press.
4. Cohen, Saul B. (1992), "Middle East Geopolitical Transformation: the Disappearance of a Shatter Belt", **Journal of Geography**, Vol. 1, No. 91, pp. 2-10.
5. Cohen, Saul B. (2003), "Geopolitical Realities and United States Foreign Policy", **Political Geography**, No. 22, pp. 1-33.
6. Cohen, Saul B. (2015), **Geopolitics: the Geography of International Relations**, Maryland: Rowman and Littlefield.
7. Martin, Miguel Angel Ballesteros (2011), "Geopolitical Analysis of Afghanistan", **Spanish Institute for Strategic Studies (IEEE)**, Available at: http://www.ieee.es/en/Galerias/fichero/docs_analisis/2011/DIEEEA122011_Geopolitica_AFganistan_GBBallesteros_ENGLISH.pdf, (Accessed on: 13/4/2018).
8. McLachlan, Keith (1997), "Afghanistan: the Geopolitics of a Buffer State", **Geopolitics**, Vol. 2, No. 1, pp. 82-96.
9. Mojtahed-Zadeh, Pirouz (2004), **Small Players of the Great Game: the Settlements of Iran's Eastern Borderlands and the Creation of Afghanistan**, London: Routledge Curzon.
10. Rasanayagain, Angelo (2005), **Afghanistan: a Modern History**, London: I. B. Tauris.
11. Rashid, Ahmed (2002), **Taliban, Islam, Oil, and, the New Great Game in Central Asia**, New York: I. B. Tauris.
12. Rubin, Barnett R. (2013), **Afghanistan from the Cold War through the War on Terror**, New York: Oxford University Press.
13. Saikal, Amin (2004), **Modern Afghanistan: a History of Struggle and Survival**, London: I. B. Tauris and Co Ltd.

14. Sempa, Francis P. (2002), **Geopolitics: from the Cold War to the 21st Century**, New Jersey: Transaction Publishers.
15. Taylor, Peter (1993), **Political Geography of the Twentieth Century: a Global Analysis**, London: Belhaven Press.
16. Toriya, Masato (2014), "Afghanistan as a Buffer State between Regional Powers in the Late Nineteenth Century: an Analysis of Internal Politics Focusing on the Local Actors and the British Policy", in: So Yamane and Norihiro Naganawa (eds.), **Regional Routes, Regional Roots? Cross-Border Patterns of Human Mobility in Eurasia**, Sapporo: Slavic Research Center of Hokkaido University, pp. 49-61.

B) Persian

1. Adamec, Ludwig W. (2013), **Afghanistan's Foreign Relations**, Vol. 2, Translated by Fazel Sahebzadeh, Kabul: Saeed.
2. Arefi, Mohammad Akram (2017), "Afghanistan's Foreign Policy during the Reign of Amanollah", **Kateb**, Vol. 4, No. 6, pp. 159-176.
3. Askarkhani, Abu-Mohammad (1998), "A Review of the Theory of Deterrence; Disarmament and Nuclear Arms Control", **Siyasat-e Defa'ee**, Vol. 8, No. 25, pp. 19-48.
4. Ezzati, Ezzatollah (1992), **Geopolitik**, Tehran: Samt.
5. Farhang, Mir Mohammad Sadigh (1988), **Afghanistan in the Past Five Centuries**, Virginia: American Speedy.
6. Gerigorian, Vartan (2009), **Emergence of New Afghanistan**, Translated by Ali Alemi Kermani, Tehran: Mohammad Ibrahim Shariati Afghani.
7. Ghoobar, Gholam Mohammad (1989), **Afghanistan in the Course of History**, Vol. 1, Kabul: Markaz-e Nashr-e Enghelab ba Hamkari-ye Jomhuri.
8. Hafeznia, Mohammad-Reza (2010), "How a Geopolitical Region Evolves", **Geopolitik**, Vol. 6, No. 17, pp. 1-4.
9. Hekmatnia, Hasan (2004), "Afghanistan; Heartland of Asia", **Payk-e Nour**, Vol. 2, No. 1, pp. 97-110.
10. Pishgahi-Fard, Zahra and Amir Ghodsi (2009), "A Review of Pakistan's Geopolitics and its Role in Relations with the Countries of the Region", **Pagouheshha-ye Joghrafiya-yi**, Vol. 40, No. 63, pp. 81-99.
11. Rahimi, Sardar Mohammad (2011), **Geopolitics of Afghanistan in the 20th Century**, Kabul: Markaz-e Motale'at-e Esterategik-e Kabul.
12. Tanin, Zaher (2005), **Afghanistan in the 20th Century; (1900-1996)**, Tehran: Mohammad Ibrahim Shariati Afghani.